

محمد عالم افتخار

خودت را بشناس:

دشمنت را بشناس:

در صد جنگ؛ پیروزی!!



دریا های خون جاری شده انسان افغانستانی در حملات انتحاری طالبان - سه شنبه 31 حمل 1395 - ساحه پل محمود خان
کابل.

«... آیا افغانستان؛ نجات یافت؟!» (1) عنوان گفتاری بود که پس از تشکیل «حکومت وحدت ملی» با پا درمیان جان کری نماینده عالی سیاسی و دولتی ابرقدرت «ینگو دنیا» به اشتراک تیم های انتخاباتی آقایان دکتر غنی و دکتر عبدالله؛ از طرف این خادم کمترین شما؛ به دست نشر سپرده شد. آن گفتار هم فقط در رابطه با نوشتار تحلیلی پیشتر بنده؛ با فرنام «عمیق ترین راز های پشت پرده انتخابات و بحران انتخاباتی افغانستان» ضرورت یافته و موضوعیت پیدا کرده بود.

به اقتضای مقطع معین تاکتیکی و وضعیت روحی - روانی مردمان افغانستان در آن؛ نسبت به این گشایش هر چند ظاهری "کار فرو بسته" افغانستانی ها؛ «شادباش» عرض؛ ولی قید گردیده بود: همه میدانیم که این بُن بست دهشتناک؛ ظاهراً توسط کارگزاران و مسئولان ملی؛ ایجاد و تشدید گردید و نهایتاً با وساطت و پادرمیانی «خارجی ها» یعنی جان کری وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا و مسئولان «یونما» و «آیساف» گره گشایی شد.

این؛ یعنی اینکه طبقه حاکمه افغانستان گرفتار بیچاره گی و «بیماری کودکی» در سیاست و زعامت است و به ولایت و غمخواری و مراقبت و مواظبت «اولیای خارجی» احتیاج محتومی دارد! به دقت؛ میتوان گفت که بدینگونه افغانستان علی العجاله؛ از در غلتیدن به یک باتلاق هولناک نابود کننده سلامت و تمامیتش؛...؛ نجات داده شد. مگر... سوال این گفتار؛ چنانکه در سرنامه آمد؛ این است: آیا افغانستان از مصیبت بالقوه عظیم و خطیر که در آن گرفتار آمده بود؛ به واقع و قسم خلل ناپذیر و بازگشت ناپذیر نجات یافت؟!؛

این سؤال و کنکاش نه به خاطر «خالی نماندن عریضه» است و نه به خاطر ایجاد شک و نگرانی بی لزوم یا مغرضانه در کلیت باور امیدوارانه و احیا کننده قوای روانی مردم و جامعه.

حسب علوم ساینترفیک؛ این؛ ویژه گی ی سیستم عصبی و دماغی نوع بشر می باشد که به مجرد بیرون آمدن از کانون بالفعل یا بالقوه خطر و سانحه و خطا و اشتباه... به علت یابی «رویداد» می پردازد و پس از نفسی تازه کردن؛ می خواهد مطمئن شود که آیا به واقع؛ ریسک و مخاطره فلاکت؛ پایان یافته است؟! این مورد؛ برای افغانستانی ها که کم از کم چهل سال است؛ از گودالی به گودالی دیگر و از فلاکتی به فلاکتی بدتر مواجه و گرفتار شده اند و گرفتار می شوند و همه روزه هم انفجار ها و انتحار های زنجیره ای و متواتر را با گوشت و پوست و جان و تن خویش؛ تجربه می نمایند و عالمی از قول و قرار هایشان همچون معاهدات و توافقات عدیده با پاکستان؛ پا در هوا مانده و یا عملاً برعکس نتیجه داده است و برعکس نتیجه می دهد؛ می بایستی به مراتب جدی تر و وسواس برانگیز تر باشد.

سپس با آوردن حکایت عامیانه "نقاشی ملا خانزاده در سقف شیشه ای" (2)؛ عملکرد عقلا! و فضلا! و رؤسای عالیمقام افغانستان در پیوند با روند انتخابات دور دوم؛ با این حکایت؛ در شباهت طابق النعل بالنعل خوانده شده بود که موجبات هل دادن کشور به سوی باتلاق فاجعه را فراهم آورد و اسباب شرم و رسوایی جهانی را برای خود ایشان و قسماً برای کشور و مردم؛ متصاعد و متراکم گردانید!

اینها که به دلیل جانفشانی های فرزندان ساده افغانستان در قوای رزمی و امنیتی کشور در مبارزه علیه شر انگیزی های وحشیانه طالبان و رجوع خروشان و بی هراس و قهرمانانه مردم در پای صندوق های رأی طی دور اول انتخابات؛ به حد کافی؛ نیکنامی سیاسی و مدیریتی حاصل کرده «قهرمان نیاگارا (3)» شده بودند؛ قدر این ثروت تاریخی و عالمگیر را ندانستند - به وضوح شعور و فرهنگ و معنویتش را نداشتند! - لهدا توطئه گرانه و انتقامجویانه علیه مردم که به دموکراسی و انتخابات «آری!» و به توتالیتاریزم امارتی

و سلطنتی و قبیلوی و طالبانی «نه!» گفته بودند؛ حماسه انتخاباتی کم‌نظیر مردم افغانستان را مصادره کرده و هیاهوی برگزاری انتخابات دور دوم را سر دادند.

البته؛ معنای این مدعا آن نیست که زمامداران کهن و قدرت طلبان "جدید"؛ صدفیصد طوریکه خود دعوی داشتند؛ "افغانی" و "افغانیزه شده" بودند؛ آنان؛ چنانکه حدوداً در نوشتار «عمیق ترین راز های پشت پرده انتخابات و بحران انتخاباتی افغانستان» (4) آمده است؛ بدون شک ترغیب گران و تحریک گران و تمویل کننده گان خارجی دور و نزدیک خود را داشتند و همه اینها؛ به جرئت و جسارت شان در مهندسی ناشیانه و افتضاح آور انتخابات دور دوم تا به حد «نوکر احمق» (5) افزود و پس از به بار آمدن رسوایی عالمگیر نیز سماجت و وقاحت عجیب و غریب ایشان را نیرو و پایداری بخشید.

البته؛ نه در این نوبت انتخابات ریاست جمهوری و نه در نوبت های گذشته؛ انتخاب شونده‌گانی از خود مردم وجود نداشت و اهالی کشور ناگزیر بودند میان فیگور های متعلق به طبقات و محافل حاکمه نو به دوران رسیده و غالباً مزدور و مافیایی؛ یکی را برگزینند. بدینگونه مردم عمده ترین شاخصی را که می توانستند در کاندیدان و تیم های مطرح انتخاباتی جستجو نمایند؛ نزدیکی و دوری (واحیانه ضدیت) شان با دشمن وحشی و شقی افغانستان یعنی لشکر اجیر پاکستان و شیوخ بربریت عرب (طالبان) بود و طبق همین شاخصه؛ دسته معین انتخاباتی؛ اقبال واضحاً بیشتری به دست آورد.

لهذا توطئه مصادره حماسه انتخاباتی مردم و کشانیدن آن به دور دوم؛ آشکارا جهت گیری به سوی «برادران ناراضی» مالک الرقاب ارگ (حامد کرزی) و هم‌مطرازان او را داشت و همه حساب ها بر تقلبات گسترده سازماندهی شده؛ باز گردیده بود؛ تا جاییکه حتی بیشرمانه ادعا گردید که عامل افزایش ملیون میلیونی "آر"ی فلان تیم انتخاباتی (در دور دوم)؛ تشویق مردم برای رأی دادن به این تیم از سوی طالبان؟؟؟؟ در مناطق ناامن شرق و جنوب کشور؛ بود!؟

چنانکه دیدیم؛ شاید هم بر خلاف انتظارات کوتاه اندیشانه و چه بسا کودنانه توطئه گران و تقلب کاران؛ به وسعت و سرعت از توطئه و تقلب؛ پرده برداشته شد تا جایی که مراجع ذینفع و ذیعلاقه در جهان را نیز تکان داده به چاره جویی واداشت. چرا که هنوز افغانستان؛ مهمتر از آن است که «جامعه جهانی» بتواند؛ آنرا به طور نامحدود در دستان «ملی گرایان» ناعاقبت اندیش و کله گنجشکی وا بگذارد. وانگهی؛ امواج مقدماتی بحران چنان زبانه کشید که پیش قراول های تقلب کاران؛ آشکارا سراسیمه شدند و خود؛ بر خلاف غرش های شیرانه! قدیم و ندیم خویش؛ دست به دامان «خارجی ها» گردیدند.

توأمان این اوضاع و احوال بود که به تعقیب شماری از دولتمردان دیگر امریکایی...؛ کارکنته ترین نماینده قصر سفید و رئیس جمهور اوباما یعنی آقای جان کری را نیمه شبان به کابل کشانید و کار و ابتکار فشرده و پیهم 48 ساعته مشکل گشایی و بحران زدایی را موجب گردیده به شکست بن بست انتخاباتی و لاپوشانی رسوایی ایجاد کرده ملاحظانزاده های روزگار در گنبد شیشه ای افغانستان منتج گردید.

گرچه تدابیر اتخاذ شده (در موافقتنامه تشکیل حکومت وحدت ملی) خیلی ها هوشمندان و بر علاوه متضمن قاعده «بُرد - بُرد» بوده و طمانیت های حد اکثر بین المللی را نیز با خود دارد؛ معهذا از آنجا که ناگزیر؛ رد و نفی مقاصد و آمال مضمّر در توطئه و تقلب سرسام آور سازماندهی شده را هدفگیری می نماید؛ پذیرفتن لامال و عملی و نهایی آن توسط سازماندهندگان زورگوی توطئه و تقلب؛ **چندان مطمئن به نظر نمی آید**؛ الا اینکه بیداری و هوشیاری مردم و نیرو های مربوط و حضور متداوم آنان در صحنه های مقاومت و مبارزه را مهیا داشته باشیم.

اکتفا به این نتیجه گیری در گفتار یاد شده؛ شاید هم خیلی ها سیاسی و محافظه کارانه و نیز از سر خستگی وحتى تنبلی و بی مسئولیتی بود. ولی خوشبختانه یا بدبختانه؛ چندان هم ابلهانه نبود.

با اینهم به صراحت اعتراف میکنم که اینجانب شخصاً؛ حتی تصور نمی‌کردم که جهل و جنون و سفاهت و رذالت جوانب متعاقد در موافقتنامه مصلحتی تشکیل اضطراری به اصطلاح «حکومت وحدت ملی» تا بدین حد و سطح متبازل شود که طی 18 ماه از دوسال پیشبینی شده؛ حتی یکی از موارد کلیدی تدابیر اتخاذ شده عملی نگردیده و اراده ای برای عملی کردن آنها هم به مشاهده نرسد و همه هم و غم؛ صرف دسایس نوبه نو، وقت کشی ها و مشکل آفرینی های کودکانه شود.

بدینگونه بحران پیش آمده نه تنها روی به پایان و حتی کاهش نگذاشت بلکه به اشکال و گستره های متفاوت تر آماسید و خطیر و وخیم و وخیمر شده رفت که تشدید جنگ و جنایت و راه افتادن حمام ها و دریا های خون و آدمخواری و فقر و فلاکت و آواره شدن مردمان از دهات و شهرک ها و شهر ها و فرار خانواده ها و نیرو های بالنده و سرمایه های مادی به خارج از کشور ابعاد بی پیشینه کسب نمود.

شاید صغارت و شلختگی و بیماری های کودکی کلانک های ملاخانزاده روزگار افغانستان آزاد و مستقل شاه شجاعی و حامدکرزایی!! متقاضی آن بود که جناب جان کری با همان صلابت و اتوریته و اقتدار و دیکته و دیکتات که در صورت دادن موافقتنامه تدبیر «حکومت وحدت ملی» صرف نموده بود؛ همه وقته بر سر عالجنابان حکومتگر افغانستان؛ حاضر و ناظر می بود تا مگر قدم هایی به پیش گذاشته میشد و حد اقل تومور های ساده؛ سرطانی نمی گردید و در صورت سرطانی شدن؛ سرتاپای بدن را به آفت نمی کشانید. به تعبیر قلمزن محترمی باید با افغانستان؛ تمام و کمال مثل «ایالت پنجاه و یکم امریکا» رفتار می شد.

چنانکه وقتی وسواس ناشی از بیکاره گی و بد کاره گی سیاست بازان افغانستان؛ همان جناب جان کری را دو باره به افغانستان کشانید؛ در کمال واماندگی؛ دریافت که در پروسه «با زاغ؛ بودند گرفته؛ کار از کار» گذشته است و عجالتاً جز بساز و بسوز چاره ای نمانده؛ و باید مانند غریق به هر خس و خاشاک میسر چنگ انداخت تا فرصت تنفسی گیر آید!

تفصیل بیشتر در مورد؛ نه ضرور است و نه مقدور!

ولی باید پرسید؛ آنچه که در 2 سال اجرا نشد و دشوارتر و پیچیده تر هم گردید؛ میتواند در 3 سال دیگر که به حساب یک دوره ریاست جمهوری مندرج در قانون اساسی افغانستان؛ تمدد بخشوده شده است؛ اجرا شود و به سرانجام برسد؟

«شتر را گفتند: کارت چیست؟»

پاسخ داد: ابریشم بافی!

گفتند: به راستی که از دستانت معلوم است؟!»

مسلماً متصدیان به اصطلاح حکومت وحدت ملی؛ شتر نیستند ولی؛ دست و بازوی ابریشم بافی نیز ندارند و از این نظر؛ حتی ذواتی مانند جان کری؛ با ایشان در یک ردیف می آیند.

در یک کلام جان کری به حساب «بیگانه بودن» و متصدیان حکومت وحدت ملی و حتی منتقدان و مخاصمان شان به حساب «از خود بیگانه بودن» و از وطن و از مردم بیگانه بودن.

به این تصاویر دقت کنید و به ضرب المثل پرمغز ارثیه نیاکان ما «خرکاری هم دریای علم است!» منهمک شوید!



بدون چون و چرا؛ مقصود از ضرب المثل بالا، نه بر سر خر؛ با کامپیوتر کار کردن است و نه یکجا با خر روزنامه و کتاب خواندن!

ولی طنز تلخ روزگار این است که دنیا عوض شده و حتی با خر و بر پشت خر هم باید در جستجو و کند و کاو و یافتن و دانستن اسرار این دنیا بود تا بتوان واقعیت هایش را شناخته و نسبت به آنها کنش و واکنش مناسب داشت!

حتی خر ها هم باید یاد بگیرند که در دنیای امروز؛ هرسو کشتزار های ماین گسترده است و علفزار هایی آغشته به سموم و آب هایی مملو از زهریات و هواهایی آغشته با گاز ها یا تشعشعات تباهن استند و چه بسا که آدم ها بر ایشان عوض پالان؛ واسکت انتحاری می بندند و عوض بار های خرمن و آسیاب؛ محموله های آماده شده برای انتحار و انفجار..و..و..!

برای آنکه سرعت تغییرات و تحولات در چند قرن محدود اخیر در روی و در جوی زمین (در زیست محیط - ایکوسیستم)؛ بیشتر از تحولات و تغییرات در هزاران سال پیشین بوده و این سرعت مجالی باقی نگذاشته است تا تشخیص آفات و خطرات تازه؛ در آگاهی های غریزی خر ها و سایر جانوران منعکس شده و انتقال ژنتیکی پیدا نماید.

آدم ها؛ که به مراتب معلوم و مبرهن است محضاً به مدد اطلاعات غریزی؛ زندگی و کار و مانور کرده نمی توانند چه خاصه که با سرتمبگی و تعصب و تحجر غریزی و میراثی بخواهند جنگ و صلح و دولت داری و فرهنگ سازی و هنر آفرینی و ... و ... بفرمایند!

ولی بدبختانه در کشور هایی مانند افغانستان؛ این شعور که کنش ها و واکنش های غریزی و محرکات باور های میراثی برای زنده گانی و تمدن انسانی در دنیای کنونی؛ ناکافی و حتی فلاکتبار است؛ نهادینه و همه گانی نشده است و بسی تحصیل کرده گان و با سوادان و منجمله سیاستبازان نیز، اساساً تابع غرایز و شهوات

و باور های میراثی خویش استند و بر علاوه به شدت تلاش میورزند تا همین روحيات را شکل و رنگ و لعاب ایدئولوژیکی و تعبدی داده بر مبنای آنها تشکلات و ابزار ها و وسایل سیاست و قدرت حاکمه و ثروت درست نمایند.

البته حالتی که عقل بشری به خدمت غرایز حیوانی گرفته میشود؛ محضاً ویژه افغانستان امروزی یا کشور های مماثل و همردیف آن نبوده بلکه خصلت تمام تاریخی و جهانشمول داشته و ماحصل آن انواع بیحد و حصر ایدئولوژی ها و ادیان و مذاهب و مکتب های سیاسی و فلسفی - سفسطی... است که نتایج و پیامد های آنها برای بشریت؛ عمده ترین ثقل تاریخ را میسازد و هزاران سال بر انسانها اشکال تعدیل شده و تشدید یافته «قانون جنگل» را تحمیل نموده است.

وخامت چنین روالی در روزگار کنونی که تکنولوژی ها و تسلیحات هزاران مرتبه قدرتمند تر و هزاران مرتبه آسانیار تر فراهم آمده تا به حدی است که نه تنها خطر نابود ساختن کشور ها و قاره ها بلکه خطر به نابودی کشانیدن تمامی سیاره زمین به دست وحشیان و فوق وحشیان آدمی نمای انگشت شمار؛ امور بسیار محتمل گردیده است.

جهل مسلح و توحش مسلح که توانایی های بر گرفته از اسلحه را مویذ «حقانیت» زمینی و آسمانی خویش هم می پندارد؛ بدترین و بی پیشینه ترین دشمنان انسانیت و مدنیت و معنویت و علم و هنر و آزادی و شرف است.

به چند نماد جهل و توحش که توسط قلبمه مغشوش و تعریف نشده «تروریزم» هم افاده میشود؛ دقت نمایید: البته عمداً تصاویر انتحار ها و انفجار های کور و بی اندکترین ملاحظه؛ گردن زنی ها؛ زنده زنده سوزاندن آدم ها؛ مسخ و مثله کردن و زجر کشی و سبوعیت های توصیف ناپذیر دیگر ارتکاب شده توسط این عناصر و هم کیش ها و هم اندیش های شان انتخاب نشده تا احساسات را بر عقلانیت غالب نگرداند.



اینها نمادها و عناصر داعشی اند: پرچم «الله و محمد» بردوش و کتاب «قرآن» و مخرب ترین و کشنده ترین سلاح های روز در دست، آدم نما های نهایت درجه هار و هستیریک!

این؛ ظاهراً حرکتی است که دعوی حکومت خلافتی بر کره زمین و مسلمان ساختن تمامی اقوام و قبایل و ملت ها و مذاهب در عالم را حسب قرائت خود از باور های عربستان هزار و پنجمصد سال قبل و به نیروی تسلیحات و ثروت ها و امکانات عصر ساینس و تکنولوژی دارد. ولی اینها کم از کم پلکان یا مرتبه پنجمی از عین «سیر و سلوک!» می باشند. میمیزات شان از چهار پلکان یا مرتبه پیشتر؛ همانا جهل و جنون سیاهتر و خشونت و بی عطوفتی پهناور تر و لرزاننده تر است و بس!

طالبان ملا عمری و بوکوحرامی و همانند هایشان پلکان یا مرتبه چهارمی اند که بیشتر صبغه های قومی و محلی دارند ولی به شدت تلاش میکنند در جهل و جنون و خشونت و شقاوت با جلادان و تبهکاران داعشی رقابت نمایند و حتی چنانکه در سالیان اخیر در بخش هایی از بدخشان و کندوز و فاریاب و هرات و هلمند، یک بازار مزدحم پکتیکا و در شاه شهید و پل محمود خان کابل نشان دادند؛ قصد پیشی گرفتن از داعش را هم دارند!

این هم گفته میشود و جداً در خور تأمل است که داعش به علت غیر بومی بودن سیمای سیاسی - فرهنگی خویش؛ تلاش میورزد تا در افغانستان عبا و قبای طالب به بر نموده کم از کم طی یک مرحله تاکتیکی؛ قسم خرنده و اغفال کننده عمل نماید تا در ضمن؛ طالبان ناباب و مزاحم را نیز؛ آسان از سر راه خود بردارد.

اینک مردمان افغانستان با به اصطلاح «حکومت وحدت ملی» آنچنانی؛ در جنگ همه جانبه به مقابل اینگونه نیرو های فوق العاده سیاه و شرور داعش - طالب قرار دارند.

نخستین ضرورت هرجنگی در هر زمان و مکان؛ شناخت خود و شناخت دشمن است.

بسیار احتمال دارد که در گذشته های کم علمی و کم معرفتی انسانها؛ آنها به مقداری توهمات آمیخته با اطلاعات واقعی یا واقعی نما هم؛ «شناخت» می گفتند ولی حتی درین حالات نیز شناخت رزمی از خود و از دشمن؛ طبعاً درست ترین و دقیق ترین شناخت های ممکن بود و دمبدم نیز ولو به قیمت های گزاف و با دادن قربانی های سنگین؛ تازه و غنی و آبدیت می گردید. چرا که کوچکترین غفلت در شناخت همه جانبه خود و دشمن؛ موجب غلطی ها و اشتباهات تباه کننده در گستره نبرد و در سفر و در حضر رزمی می گشت و پیروزی جنگی را به خواب و خیال و محال مبدل می گردانید.

شناخت از خود و شناخت از دشمن؛ همچنان برای صلح و متارکه و اموری مانند ائتلاف سیاسی و نظامی و اشتراک در جبهه و اداره و حاکمیت... ذره ای کمتر اهمیت ندارد.

اکنون پرسش سترگی که در مقابل ما قامت می افرازد؛ این است که آیا در حکومت طولانی کرزایی و نیز در حکومت کنونی به اصطلاح وحدت ملی؛ مرز ها میان «خود ما» و «دشمن» شناخته شده بوده است و می توانسته است شناخته شده باشد؟

روشنتر از آفتاب است که پاسخ بدین پرسش عظیم؛ «آری» نبوده و نمی توانسته است؛ آری باشد. چرا که طی تمامی این سالیان؛ حتی مفهوم رزمی و نظامی «خود ما» پیدایش نیافته، قرار دادی نشده و اقلأً به نضج نرسیده است.

حلاجی اینکه چه عامل و عواملی منجر به تشکل چنین اوضاع فاجعه انگیز جنگی طی دو دهه اخیر در افغانستان گردید و تداوم یافت و پایان گرفتن آنها در افق دید پیدا نیست؛ از حوصله این مقاله بیرون می باشد. ولی امید بستن به اینکه گویا تغییر را هبرد حکومت کنونی و رئیس جمهور غنی در قبال نیرو های متحارب؛

که انتظار می رود طی تشریفات امروزی به رخ کشیده شود؛ اگر چندی از هیچ؛ بهتر است ولی فرسخ ها از آنچه الزامی و فیصله کن می باشد؛ فاصله دارد.

به منظور ادراک سهلتر مطلب؛ اینک بار دیگر به نماد های جهل و توحش انتخاب شده در بالا باز بینی فرمائید:

پرچمی با کلمه طیبه اسلامی و نام های مقدس «الله» و «محمد» خدای معبود و پیامبر خاتم اسلام و نیز قرآن؛ کلام الله اسلامی!

کو آن منطق و استدلال و احتجاج و اجتهاد شرعی که همه اینها را از دست داعش و طالب و مرتبه های دیگر جهادیت های اسلامی در ذهن و روان توده های میلیونی مردمان مسلمان؛ بستاند و به اهل و صاحب استحقاق راستین و حقیقی آنها بسپارد؟

وانگهی ائتلاف های جهانی ضد داعش و القاعده به رهبری ایالات متحده امریکا در عین پشتیبانی متداوم و بی چون و چرا و بی ملاحظه اسرائیل و سایر مستبدان قرن؛ و با سابقه اینکه خود مشوق و محرک و حامی و پرورنده داعش و القاعده و جهادیت های پیشترینه بوده است؛ جز نیرو و منطق نظامی چه مزیتی دارد که یک میلیارد و نیم مسلمان دنیا را به باطل بودن شعار و پرچم داعش و سایر جهادیت ها متقاعد بگرداند؟ و ائتلاف منطقوی به رهبری عربستان سعودی و هابی؛ اساساً دروغ ابلیسانه ای بیش نیست چرا که همین عجوزه شوم و شیطانی؛ پدر و مادر توأمان داعش و القاعده و کلیه جهادیت ها و افراطیون چندین پلکانی می باشد که دین اسلام را به آئین جهالت و قتل و غارت و چور و چپاول و برده گی و بیچاره گی و بیکاره گی... بدل گردانیده اند و به نیروی پطروالدال های باد آورده؛ «اسرائیلیات» و ته مانده های «جاهلیت» عرب را در ظرف اسلام ریخته و با نام الله و محمد؛ مهر و سجل نموده به خورد نسل های پسین مسلمانان داده اند و کماکان میدهند!

ائتلاف نامنهاد ضد داعش و ضد تروریسم به سرکردگی عربستان سعودی؛ در واقعیت امر نیروی ضد تنور و روشن اندیشی؛ و حتی ضد اندیشیدن و فکرکردن و تعقل ورزیدن در جهان اسلام بوده است و می باشد و تا متحقق شدن انقلاب های عمیق سیاسی و اجتماعی و فکری و فرهنگی در گستره جغرافیایی آن؛ اینچنین نیز باقی خواهد ماند.

توضیحات و رویکرد ها:

-1

<http://ariaye.com/dari11/siasi/eftekhar10.html>

2 - (ملاخان) شخصیتی بسیار متنفذ و محترم و حتی محبوب روستایی نیم قرن پیش سرزمین ما بود؛ مریدان ساده دل بیشمار داشت. تا جاییکه یکی از مریدان که محو جلال و جبروت و کرامات و برکات...! آن جناب (به نسبت فهم و فراست خودش) شده بود؛ روزی طاقت نیاورده صد دل را یک دل کرد و از پیشگاه مرشد عالی پرسید:

- صاحب! راست بگوین؛ شما کلان استین یا خدا؟

ملاخان؛ از این جسارت و پرسش کفر آمیز مرید نادان به خشم آمده برایش گفت:

- بد نکن بدبخت!؛ من بنده خاکی کجا و ذات کبریای خداوندی کجا؟

مرید؛ غرق حیرت خود؛ اضافه کرد:

- ای صاحب! کلان خو استین؛ شکسته نفسی میکنین!!

رویه‌رفته؛ ملاخان که از پدر و بابا نیز بارگاه و خانقاه و ثروت و مکننت و شهرت به ارث برده بود؛ و در شعبده بازی های صوفی گونه و مذهبی نما هم استعداد و امکاناتی داشت؛ در ردیف خوانین و ملوک طوایف؛ جایگاه بلندی کسب نمود و منجمه مقام سلطنت ظل‌اللهی!... به عنایت و حمایت او؛ حساب کلانی باز کرد.

درین سلسله؛ ضرورت افتاد که جناب ملاخان صاحب معظم و مکرم؛ در جمع سایر بزرگان قبایل و عشایر و طوایف و رعایا به کابل تشریف برده به مجلسی سلطنتی حضور بهمرساند.

مگر ملاخان؛ سنگین وزن تر از آن بود که این سفر دور و دراز در کوره راه های خامه و دشوار گذار و ناخوشایند را؛ خود متحمل شود و انگهی پسرانش؛ جوانان رشیدی شده بودند؛ لهذا مصمم شد تا پسر بزرگتر را به نیابت از خویش؛ راهی این سفر نماید.

پسر ارشد ملا خان (که دیگر «ملاخانزاده» توصیف میشود)؛ اکه عقل و رند و رهبر دهاتیان خوشباور بود؛ مگر هنوز از کلان شهری چون کابل و اسرار و غوامض روز افزون آن؛ سرشته ای نداشت و قضا را؛ این بار فیشن و درشن هم برای مهمانان ملوکانه؛ افزایش بی سابقه کسب نموده بود و منجمه همه در یک هتل نوساخت بسیار عصری پذیرایی میشدند.

وقتی ملاخانزاده؛ با خدم و حشم دهاتی اش؛ وارد کابل و مهمانسرای عصری گردید؛ محترمانه او را از همراهانش؛ جدا کرده و حسب مقامش در جمع بزرگان و معززین عالیجاه؛ بر صدر نشاندند. خلاصه خورد و خوراک شاید هم بیرویه از خوان سلطنتی؛ ملاخانزاده را محتاج «بدرفت و بیت الخلا» ساخت. او به بسیار مشکل و نابه هنگام موفق شد که به تشناب های هتل رهنمایی شود.

وقتی داخل تشناب یا "توالیت" فوق العاده عصری شد؛ نه اینکه چیزی از بیت الخالی عادتی در آن نیافت بلکه به هر چیز و هرسو که می نگریست؛ فوق العاده پاک و طاهر و سپید و معطر بود. تنها در چت؛ ستاره گان آسمان پل پل میزدند.

آخر الامر طاقت ملاخانزاده؛ طاق شد؛ زیر کلاهی خود را بدر آورده و میان آن؛ خودش را تخلیه کرد و سپس آنرا به قوت هرچه تمامتر به سوی آسمان پرت نمود تا مگر در ناکجایی گم و گور شود.

بدبختانه؛ محتویات زیرکلاهی؛ چاره ای جز این نداشت که در سقف شیشه ای تیت و پاشان گردیده مناظر عجیب و غریب و حیرت انگیز را در آن نقش نماید.

غیبت دیر هنگام مهمان معزز و بلند شدن صدا ها از سقف؛ مؤظف هتل را به داخل کشاند؛ ملاخانزاده با ترس و شرم بسیار؛ دست و پای نفر مؤظف را گرفته التماس نمود تا در بدل پول هنگفتی؛ چت را پاک و موضوع را خاک نماید و باعث سرافکنگی او نزد مردمان نگردد!

اما مؤظف هتل که از تولید اینهمه نقش و نگار در گنبد شیشه ای بسیار بلند توالیت و متعلقات؛ به حیرت افتاده بود؛ به هر دلیلی؛ به ملا خانزاده گفت:

- من دوچند آن پول را به شما میدهم اگر بگوئید که با چه سحر و کرامتی توانستید اینگونه روی به آسمان؛ خود را تخلیه نموده گنبد را نقاشی کنید!؟

3 - قهرمان نیاگارا؛ به معنای قهرمان پوشالی است و از داستانی می آید که حسب آن؛ طی مسابقه آب بازی که در آبشار نیاگارا واقع حد فاصل کانادا و ایالات متحده امریکا؛ دایر شده بود؛ ناگهان پسری افغانی به سلسله آب بازان؛ میان آبشار رفت.

چون او را از آب گرفتند؛ خبرنگاران اطرافش را حلقه زده خواستند از رمز قهرمان شدن او؛ اطلاع کسب نمایند؛ مگر پسرک با برافروختگی تمام؛ هی چیغ میزد:

- بر پدرک او؛ لعنت که مره تیله کد!

4 - عمیق ترین راز های پشت پرده انتخابات و بحران انتخاباتی افغانستان

5 - ضرب المثل است که اگر به نوکر احمق گفتی؛ صلّه (لنگی) را بیار؛ کله را می آورد.